

۸۰ درصد سیستم بانکی شفاف نیست

صفحه ۸ را بخوانید

شهادت امام محمدباقر^ع را به عموم محبان اهل بیت تسلیت می‌گوییم
روزنامه خبری، تحلیلی، دانشگاهی صبح ایران
صدای نخبگان، نگاه جوانان

۱۶ صفحه
تهران ۲۰۰۰ تومان
شهرستان‌ها و واحدهای
دانشگاهی ۱۵۰۰ تومان

شماره مسلسل ۲۸۴۴
مخمسبه ۷ مرداد ۱۳۹۹
۷ دی‌ماه ۱۴۴۱
۲۸ خرداد ۲۰۲۰
شماره ۳۰۹۶

دنیای حج نویسی بعد از «حسی در میقات» جلال آل احمد به شدت متأثر از اوست میراث ماندگار جلال در میقات

یادداشت یک: به جست و جوی برادر

۱۳، ۱۲، ۱



هنوز در شوک خبر واگذاری احتمالی ۵۶۰۰ هکتار از جنگل‌های هیرکانی بودیم که خبرهای مبهمی درباره واگذاری بخشی از دماوند آمد، تکذیب این خبر اما از ابهام‌ها کم نکرد

در دفاع از غول مرحله آخر

حزب الله لبنان رسماً اعلام کرد اتفاقات روز گذشته در سرزمین‌های اشغالی ربطی به آنها نداشته و انتقام اصلی در راه است

سکوت حزب الله بلای جان صهیونیست

۲

رئیس پژوهشکده چشم‌انداز و آینده‌پژوهی دانشگاه آزاد در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

ماموریت ما ارائه راه حل برای مسائل اولویت‌دار کشور است

۶

سفرای ایران در کشورهای مختلف دنیا در گفت‌وگو با «فرهیختگان» از شفافیت می‌گویند

شفافیت در دنیا به روایت آقای سفیر

۱۵، ۱۴

یادداشت

ملاحظات بر سفرنامه حج جلال آل احمد: حسی در میقات

به جست‌وجوی برادر

بوده‌اند و بعدها خبرش را شنیده‌اند و اگرچه هیچ موبد قطعی بر درستی آن نداشته‌اند، دل‌شان می‌خواسته که آن را بپذیرند؟: «خبر مرگ برادر بزرگم که از مدینه رسید، پدرم بلند گفت: «لااله الاالله» و دیگر هیچ. حتی گریه نکرد اما مدام می‌گفت: «لااله الاالله» نه یک دفعه نه ده دفعه... و این قضایا بود تا زن و بچه برادر از مدینه آمدند و دانستیم که ناگهانی و به مرضی ناشناخته مرده. شمی رفته بود مهمانی به خانه یکی از نخاوله و دیر برگشته بود و خوابیده بود و صبح دیگر برخاسته بود. همین. اما مگر کسی باورش می‌شد؟ تا عاقبت گیر آمد. مستمسک گیر آمد: «فلانی که از کربلا آمده بوده از فلان دیگری که از مدینه برگشته بوده نقل کرده بوده که فلانی... را چیز خور کردند» و چه زود قضیه بیچید...»

مجله آرش، شماره ۱۸، از مقاله آل احمد با عنوان «درباره صمد بهرنگی»، تهران، ۱۳۴۷

و نقل مستقیم شاعر ارجمند معاصر استاد حسین مهدوی سعیدی (م. مؤید) از پدرش، فقیه فقیه، مرحوم شیخ محمد مهدی لاهیجانی، ما را بیشتر و نزدیک‌تر با شمایل این برادر آشنا می‌کند:

«آقای بروجردی پیغام داد یکی برگزیده شود و به نزد سادات نخاوله در مدینه برود. چند روز بعد آسید محمدتقی به من گفت: می‌خواهم خودم بروم؛ بروم؟ گفتم: می‌خواهی، برو اما ممکن است کشته شوی. گفت: بدم نمی‌آید کشته شوم.»

حسین مهدوی سعیدی (م. مؤید)، نرگس هنوز، صفحه ۳۹۷، تکا، تهران، ۱۳۸۸

و این احمد این وائل برای فردا ناهار آنها را یعنی جلال و خواهرزاده‌اش جواد را دعوت می‌کند و جالب است که جلال از خانه او هم بوی برادر را می‌جوید:

«ظهر مهمان بودیم. خانه علی ابن وائل. خانه‌ای قدیمی و تمام از گل. در محله نخاوله و با همان ادب قدیم. تنها ابزار مدرن (!) در آن خانه، یک بادبزن سققی بود و یک لاپ دراز متهایی و یک طبق میوه پلاستیکی. انگور و موز و سیب. از در یک لت و کوتاه خانه که وارد شدیم، دالانی بود تارک و خنک که چراغ را روشن کردند و صفه‌ای در دست چپ، شاه‌نشین مانند و یک متری از زمین بلندتر و مهمان‌خانه؛ اما هیچ بویی از برادرم.»

ادامه در صفحه ۱۲

و اما این برادر که باشد؟: «امروز صبح جوانک سیاهی آمده بود به دیدن حمله دارمان. از «نخاوله». (به قول «محدث»، یعنی نخل کاران یا نخل بندان...) برادر مرا می‌شناخت که سیزده سال پیش هم در این مدینه مُرده. نماینده مرحوم بروجردی بود این‌جا... اقلیت شیعه اهل مدینه که برادرم مامور روحانی میان ایشان بود و دو سال بیشتر دوام نیاورد و در همین بقیع خاکش کردند. فردا سراغ قبرش خواهم رفت.»

و فردا سراغ قبر برادر می‌رود:

«صبح رقتم بقیع. آفتاب که می‌زد من اثر سنت را در خاک می‌جستم و قبل از همه اثر برادرم را، اما هیچ اثری و علامتی. وقتی گور چهار امام شیعه و گور عثمان و زنان و فرزندان پیغمبر بی‌نشانی افتاده، برادر من دیگر کیست؟ اکنون ذره بی‌نشانی خاکی در این سفره سنت...»

سپس در یک آمد و شد ذهنی و با پیش کشیدن سوال‌هایی تلاش می‌کند که حتی خوشبینانه، انگیزه‌های وهابیان را از تخریب قبور بقیع تحلیل کند و سپس دوباره ذهنش به سر وقت برادر می‌رود:

«مشغول به این فکرها قدم می‌زدم و یسار برادرم افتاده بودم که به چه خون دلی توانسته بود دور گور چهار امام را فقط سنگ چین کند و چه عکس‌ها که از ماجرا گرفته بود و چه گلی که خود به دست مالیده بود و چه غیرمنتظره بود خبر مرگش که در تهران به ما رسید و آن روز چه فحشی به پدرم دادم و چه کفرها که نگفتم...»

و در ادامه، اطلاعات دیگری از برادر و نشانه‌هایی دیگر از حضور او در مدینه، حضوری که اکنون در عالم واقع، به غیاب بدل شده است ولی برادر، در جلال قدم می‌زند و زندگی می‌کند:

«امروز این احمد ابن وائل آمده بود سراغ‌مان. پیشکار برادرم بوده یا راهنمای محلی او تا لحظه دفن با او. مردی است سیاه و دراز و قیراق و پنجاه ساله و بدله گو. او هم نمی‌دانست برادرکم به چه دردی مرده. شب جایی مهمان بوده و صبح زنش او را خبر کرده که خودت را برسان اما کار از کار گذشته بوده.»

و جلال با این گزارش از مرگ او و ابهامی که سسایه بر مرگ او انداخته، آیا نه این است که نانوشتی می‌خواهد همان چیزی را القاء کند که خود و خانواده‌اش بوی آن را استشمام کرده

بازکردن ذهن زخم‌های خشک شده و لب به هم آورده عاطفی؛ در متن حساسیت‌برانگیز، ناثر عاطفی توام با آگاهی و گواهی جدیدی است که متن در قبال موضوع به خواننده موهبت می‌کند و چه بسا لحن نویسنده در چنین متنی، به ظاهر اصلا لحنی گرم و عاطفی نباشد. پرهیزی که از جلال آل احمد در ذهن مخاطب - مخاطبی که فقط از طریق متن با آل احمد آشنا بشود- نقش می‌بندد، چنین است: عصبی، شتاب‌ناک، ریزبین و تیزبین، سرسخت و استوار و پافشار بر نظرگاهی که دارد، مغرور و اهل مضحکه و درعین حال حرص‌بخور و دلسوز و حساس. به هم برآمدن این دو صفت به ظاهر متضاد اخیر، در گزارش‌هایی که او از روز و روزگار و مردمانش ارائه کرده، به این صورت بازتابیده که سردی طنز و طعن و تمسخر در کنار شوری غریب و نیازمندان برای فهم موقعیت‌های دشوار و متناقض، دیده می‌شود؛ این موقعیت‌ها در آن واحد هم در او واکنشی از جنس طنز ایجاد می‌کنند که معمولا با زبانی نیش‌دار و گذرا ادا می‌شود، هم او را به تامل در حوالی و حواشی انسان شرقی و جهان سومی و به‌طور خاص، انسان ایرانی برمی‌انگیزند؛ انسانی که در برزخ سنت و تجدد و امانده است و این آخری، یکی از مهم‌ترین جنبه‌های کتاب حسی در میقات است: به یک‌باره همه موجودیت سنتی کشورهای اسلامی که نیز جهان سومی هم هستند، در این سفر پیش چشم کانونده او قرار می‌گیرد و بارها و بارها در برش‌های سفرنامه، دوگانه «طنز و تامل»، ساختار روایی/تحلیلی کار را سامان می‌دهد.

جلال آل احمد در انتهای کتاب، انگیزه این سفر را چنین عنوان کرده است:

«روشنفکر جماعت در این ماجراها دماغش را بالا می‌گیرد و دامنش را جمع می‌کند که: «سفر حج؟ مگر جا قحط است؟» غافل از اینکه این یک سنت است و سالی یک میلیون نفر را به یک‌جا می‌خواند و به یک‌ادب او می‌دارد و آخر باید رفت و بود و دید و شهادت داد که از عهد ناصر خسرو تا کنون چه‌ها فرق کرده یا نکرده...»

دیگر اینکه اگر اعتراف است یا اعتراض یا زندقه یا هرچه که می‌پذیری، من در این سفر بیشتر به جست‌وجوی برادرم بودم - و همه آن برادران دیگر- تا به جست‌وجوی خدا که خدا برای آن که به او معتقد است، همه‌جا هست.»

روحیه‌ای که رویکرد شخصی او نیز از آن، سرچشمه می‌گیرد. رویکرد شخصی او این است که زیربار هیچ چیز نمی‌رود مگر وقتی که خودش آن را تجربه کرده باشد یا دست‌کم، تفسیر و تاویلی متناسب با جهان ذهنی خودش از آن به دست آورده باشد و در این مسیر، ابایی ندارد از اینکه گزارش‌های نهایی‌اش از اجزای یک روند یا برآیند، از یک روش واحد یا یک چارچوب نظری یگانه برخاسته باشند و حتی احیاناً متناقض از آب درآمد باشند. مهم برای او، تداوم منش نقادانه و مبتنی بر درک و دریافت شخصی است. نثر جلال نثری شدیداً فردگرا و مبتنی بر ضرابه‌نگی عجول و شتابزده است (توگویی وقت ندارد و باید سریع هرچه به نظرش می‌رسد، ثبت کند) و نیز لحن و لهجه‌ای سرشار از حساسیت و هیجان؛ تا جایی که او برای حفظ این لحن و لهجه شخصی، از کنار بسیاری از قواعد یا عرفیات سلیس نویسی و فصیح نویسی نثر فارسی، لاقید و بی‌اعتنا می‌گذرد. درعین حال، او نثری خودمانی آفریده است که به سرعت خواننده را با خود همراه می‌کند یعنی در مواجهه با این نثر یا به سرعت آن را پس می‌زنی یا علی‌الغالب، احساس نزدیکی با نویسنده به تو دست می‌دهد؛ هنر یا حداقل: «خصیصه» او این است که در عین خودمانی بودن نثر، آن صدای مشرف بر متن، آن لحن غالب بر مخاطب که احیاناً حالت تک‌گویی دارد، همانا صدای خود اوست. این اقتدار نویسنده یا شاعر بر مخاطب از مشخصه‌های ادبیات متعهد و روشنفکرانه دهه‌های چهل و پنجاه است ولی چنان که گفتیم، هنر آل احمد در خلق - یا اگر دقیق‌تر بگوییم: کشف- اسلوبی از نثر است که فاصله عاطفی نویسنده با مخاطب را به حداقل می‌رساند؛ نثری که تکانه‌های هیجانی آل احمد را به وضوح نبضی زیر انگشت خواننده، ملموس می‌سازد و بدون آن که به تمامی در ورطه احساسات فرو برود، نهایت حساسیت را در خواننده ایجاد می‌کند و این نکته، به تعبیر بیهقی: «غوری دارد بس عظیم» متنی که احساسات را برمی‌انگیزد، تکیه‌اش بر عنصر «عاطفه» است و بس؛ ولی متن حساسیت‌برانگیز، متنی است که خواننده را با خود درگیر می‌کند آن هم نه فقط با ضربات و لطامت عاطفی بلکه خواننده را از زاویه دیدی دیگرگونه، رویاروی موضوع می‌ایستاند و در این حالت، برانگیخته شدن عاطفه، در درجه اول، حاصل بهت‌زدگی از تماشا است؛ تماشایی از زاویه دیدی متفاوت، نه صرفاً حاصل



جلال آل احمد «حسی در میقات» را در سال ۱۳۴۳ پس از انتشار «غرب‌زدگی» نگاشته است. این سفرنامه حج، مربوط به دوران چهارم زندگی اوست، بدین ترتیب که دوره اول، کمابیش با متر و معیار پیدر، جهان را اندازه می‌زد، به نجف اشرف هجرت کرده و مشغول تحصیل علوم دینی شده، دوره دوم توده‌ای شده، دوره سوم به همراه خلیل ملکی و داریوش آشوری از حزب توده منشعب شده و سرانجام در دوره چهارم به تلاش برای به دست دادن گزارشی از نسبت میان سنت و تجدد روی آورده. حاصل این دوره آخر، کتاب‌هایی از قبیل «غرب‌زدگی»، «در خدمت و خیانت روشنفکران» و «نون والقلم» است. آل احمد در ایسن دوره زندگی‌اش هرگز به یک شخصیت متشرع یا حتی مذهبی تبدیل نشد و نیز ساده‌انگاری است اگر فکر کنیم از آثار دوره چهارم زندگی او چیزی فراتر چنگ می‌آید مناسب حال حامیان نظری و عملی نظام صهیونیستی اسلامی؛ همان طور که این انگاره درباره مرحوم علی شریعتی درست نیست. به عبارت دیگر به همان میزان که از جلال آرا و نظرات این دو نویسنده، می‌شود گزارش‌هایی از دین، تاریخ، سنت، ملیت و نسبت ما با غرب استخراج کرد که با گزارش نظریه‌پردازان نظام صهیونیستی اسلامی، سازگار یا نزدیک باشد، امکان برداشت‌ها و دریافت‌هایی از آثار این دو تن وجود دارد که خواننده را به یک روشنفکر منتقد معترض عصبی و سینه‌پنده بدل کند؛ این ظرفیت به‌راستی در آثار این دو نویسنده هست و تجربه هم همین را نشان داده است، یعنی در میان طرفداران آل احمد و شریعتی، هم حزب‌اللهی‌های تحصیلکرده پروپاقرص می‌بینیم، هم مخالفان جدی جمهوری اسلامی.

در مورد جلال، دو مساله وجود دارد؛ یکی تأثیری است که قلم او از نظر القای یک منش خاص بر خواننده دارد. بزرگی جلال آل احمد در عالم نویسندگی، تنها به این نیست که در مشاهده و گزارش آنچه در پیرامونش می‌بیند، صاحب رویکردی شخصی است، بلکه اسلوب نثر او نیز شدیداً (و حتی بیشتر از خود ماده و ملات نوشته‌اش) روحیه او را در خواننده می‌دمد؛ همان